

است. کبری زود برخاست و سپاه را بسامان گذاشت و ما بر سر سه هزار تن دشمن که بفرماندهی مجلل بودند تاختم و در نیمساعت سپاه پر زور دشمن را همه پایمال کردیم.



۴۸- فوجمابخان و مشهدی باقرخان

این پیکره در سال ۱۲۸۷ هنگام گشادن خوی برداشته شده

فراموش کردم بنویسم که پیدرجان در ساعت چهار پس از نیمروز گلوله خورد و این « تاختمن مجلل در ساعت پنج بود.

در ساعت شش بود که با کبری چنین نهادیم که بیدرتنگ مرده او را بتهران فرستیم. کبری بمن گفت: «جز از تو را نسزد که این را ببرد» از شورجه تا همدان ۸ فرسخ

است . با درشکه که مرده را در آن کرارده بودیم بسختی در ساعت سه پس از نیمه شب بهمدان رسیدیم .

هفتم ماه مه روز دوشنبه با درشکه رو بتهران راه افتادیم و در هشتم ماه اتومبیلها بما رسید . نهم رسیدیم بتهران .

در آن جنگها ما صد و پنجاه تن دستگیر کردیم و دویست و پنجاه تن کشتیم . از ما کشته شد و زخمی گردید سی تن . پنجاه سر نیزاسب .

تا اینجاست آنچه بارون گریشا در آرشالوس نوشته است . بدینسان یکی از سرداران بنام شورش آزادی از میان رفت . این مرد چند نیکی و فزونی را ، از دلیری

و کاردایی و مردانگی و پاکدرونی و مهربانی ، در یکجا میداشت . دلیرانی ، یا بهتر گویم ، کردایی ، که در شورش آزادیخواهی پدید آمدند و بنام گردیدند ، از ستار

خان و باقر خان و حیدر عموغلی و معز السلطان و خود یفرمخان و دیگران ، اگر بخواهیم بسنجشی میان آنان پردازیم و برای هر یکی جایگاهی نشان دهیم باید ستار

خانرا یکم و این مرد را دوم شمرده و سپس دیگران را بیاوریم . این مرد در دلیری و جنگ آزمودگی بستار خان نزدیک ، و در باز چشمی و بلند اندیشی با حیدر خان

همپایه میبود .

یفرمخان با آزادی ایران نیکیهای بسیار کرانبهایی انجام داد . در کشادن قزوین و تهران ، و در جنگ با پسر رحیمخان و با شاهسونان ، و در جلو گیری از پیشرفت

ارشدالدوله کردانی و توانایی بسیاری از خود نشان داد و باید تاریخ ایران همیشه نام او را نگهدارد . این جوانمردان که در آنروز شورش توده یا بمیان نهادند و با دلیری

و جانفشانی آن کارها را کردند ، با آنکه نیرنگبازیهای بیگانگان و رشگری بسیاری از خود ایرانیان نگراشت ازج آنان دانسته شود و جایگاهشان شناخته باشد ، لیکن

راستی زیر پرده نماند و ما خشنودیم که پس از سی سال بدینسان نیکیهای آنانرا باز می نمایم .

این يك نيك بختی بود که فرصت افتاد و کسانی از ستارخان و یفرمخان و باقر خان و حسین باغبان و میر هاشمخان و ثقة الاسلام و علی مسیو و صد دیگری نیکی

ویا کی خود را بهمه نشان دادند ، و آن بدبختی بود که فلان زاده ها و فلان الملک ها و بهمان السلطنه ها در چنان هنگام فرصتی جزبدی و ناپاکی از خود نشان ندادند .

در ارجمندی یفرمخان و توانایی او این بس که زیر دستاش او را بسیار دوست داشتندی و چنانکه کفتم فدایان ارمنی او را «پدرجان» خواندندی ، یکدسته مردمان غیرتمندی که تفنگ بدست گرفته و چشم از جان پوشیده در راه کشور و توده بجانبازی بر میخیزند دلپای آنان آینه پاکی برای نیک و بد باشد و کسی تا برآستی نیک و ارجمند نباشد در دلپای آنان جانکند . چه بجا می کند روزنامه آرشالوس که مجاهدان و فدایانرا پس از مرگ یفرمخان «سپاه بی پدر» می نامد و چنین مینویسد :

«سپاه بی پدر شده بر گرد مرده او حلقه زدند و همگی سو گند خوردند که کینه او را باز جویند ، و چنان کوشند که همیشه پدر سپاه میکوشیدی» .

روزنامه های ارمنی ستایشهای بسیار از او و از کارهایش کردند ، و دریغ و افسوس فراوان نموده اند ، و من همه آنها را بجا میدانم . آری از یفرمخان لغزشهایی هم سرزده . زیرا چنانکه گفته ایم باستارخان از در دشمنی در آمد و در پیش آمد پارک اتابک بیش از همه او کار کرد . نیز در داستان التماوم بسوی دولت گرایید و با نیرویی که در دست میداشت بیاری هواداران پذیرفتن التماوم بر خاست ، و بادست او بود که مجلس بسته شد و کانونهای آزادی خواهی از میان بر خاست ، و روزنامه ها نا پیدا شد . نیز با دست او بود که چند دسته آزادیخواهان دستگیر و از تهران بیرون رانده شدند . اینها بدیهیهای یفرمخان است و هیچگاه نباید پوشیده داشت . چیزی که هست او هیچیک از این کار ها را از روی نا پا کدلی و یا از راه سود جوئی نکرد . در پیش آمد پارک ما روشن گردانیدیم که دستهای بیگانه در کار بود . این بیگفتگوست که هم بیگانگان و هم کسانی از سران آزادیخواهان چشم دیدن مجاهدان را نداشتند . آنان از راه بدخواهی و اینان از روی رشکبری . نیز بیگفتگوست که دسته دیمو کرات را برای کاستن از آوازه مجاهدان و کنار کردن آنان بنیاد نهادند ، و چون پس از پیدایش آن کسانی بایستادگی برخاسته دسته اعتدالی را پدید آوردند در کشاکشیکه برخاست و دامن مجاهدان ساده درون را نیز گرفت دستهای بیگانه در کار می بود که آتش دو

تیرگی را دامن میزدند. جای افسوس اینجاست که یفرمخان و حیدر عمواغلی و یاره محمد خان و دیگران از رازهای نهانی آگاه نبودند و در سایه شناختن کسانی افزار دست آنان گردیده و با ستارخان و باقرخان و دیشه آنان دشمنی مینمودند. آرزو آگاهیهایی که ما امروز میداریم نبود و آن مردانی را که یگرو بسوی آزادیخواهان و یگرو بسوی لندن و یا پترسبورگ میداشتند یفرمخان و همراهان او نمیشناختند.

در باره التماوم نیز چنانکه گفتیم یفرمخان و کسان دیگر بسیاری فریب نویدهای دودولت را خورده و برآستی باور کردند که اگر دولت ایران آن سه خواهش را بپذیرد روسیان سپاه از ایران باز گردانیده و کشور را بخود واگذارند. گذشته از آنکه یفرمخان جنگ با روسیان را کار بس بیمنای میدید و پس از همه اینها پیروی از اندیشه سردار اسعد که هوادار پذیرفتن التماوم بود مینمود، با اینهمه ما یفرمخان را گناهکار می شناسیم و دلیل این بهتر از همه بیزاریست که گفتیم کمیته داشناکسیون از واز کارهایش مینمود. لیکن این را هم میدانیم که خودوی پشیمان گردیده و این را دریافته بود که فریب خورده، بویژه پس از پیش آمد یادداشت نمایندگان سیاسی روس و انگلیس که بیکباره پرده از روی خواستهای آن دو دولت در باره ایران برداشت و همه آنکسانیکه با اندیشه دولت در باره پذیرفتن التماوم همراهی نموده بودند سخت شرمند شدند. یفرمخان نیز شرمنده و پشیمان می زیست و بارها بر زبان می راند: «چگونه ما فریب دیپلوماسی دودولت را خوردیم!» و چندان نومید شده بود که از گفتگو در باره آینده ایران دوری می جست و گاهی میخواست از ایران بیرون رفته و در يك گوشه ای گمنام زیست کند. (*) و خود در این حال پشیمانی و دلخوری بود که بهمدان رفت و بدانسان کشته گردید.

این را نوشتیم که یفرمخان با آنکه خود را افزار دست دولت ساخته و فرمانهای آنها را بزیان آزادی بی کم و کاست بکار می بست با این حال از مهربانی با آزادیخواهان خودداری نمی نمود. آقای اردبیلی میگوید: مرا چون دستگیر کردند و نزد یفرمخان

(*) در سر سال مرگ یفرمخان تاریخچه کوتاهی از او در روزنامه ایران کنونی چاپ شده که مابسیاری از این آگاهیه را از آنها برداشته ایم.

بردند شبانه پذیرائی و مهر بانی بسیار نمود و گفت: « شما میروید من نیز از پی شما خواهم آمد». از اینجا پیداست که با آنهمه رفتار جان سپارانه با دولت در باره خود بیمناک میبوده است. بیگمان اگر کشته نشده بودی نمایندگان دولت برای بر انداختن او راه دیگری پیش آوردندی و هرگز بزنده ماندن و بر سر کار بودن او خرسندی ندادندی.

در باره زادگاه و آغاز زندگانی او نیز چیزها در روزنامه‌های ارمنی نوشته اند و کوتاه شده آنها اینست که یفرم در نزدیکیهای گنجه از مادر زاییده شده و چون بزرگ گردیده و جوان رسیده‌ای بوده بدسته‌ای از آشوبیان ارمنی پیوسته و همراه ایشان میخواستند بخاک عثمانی روند و در آنجا با آشوبیان ارمنی همراه باشند. ولی مرزداران روس همه را گرفته و به سبیر یا فرستاده اند و یفره‌خان چند سال در آنجا دچار سختیها بوده تا روزی فرصت یافته و همراه چند تنی از آنجا بگریخته و بژاپون رفته و سپس در سال ۱۸۹۸ میلادی بایران آمده. در اینجا نیز نخست در تبریز بوده و از آنجا بساماس رفته و در ساماس چون بیم گرفتاری میرفته با زنی از ارمنیان که همچون او کریزان و ترسان میبود (*) بقرجه داغ گریخته و در آنجا در دیه آغاغان دو تن با هم زن و شوهر گردیده‌اند و یفره‌خان در آنجا بآموزگاری دبستان پرداخته. ولی سال دیگر دوباره از آنجا به تبریز، واز تبریز بقزوین و رشت رفته‌اند و در رشت نشیمن گرفته‌اند. یفره‌خان در آنجا بکوره پزی می پرداخت تا هنگامیکه در سال ۱۲۸۷ شورش گیلان پیش آمد و وی بنمایندگی از کمیته دانشناکسیون یکی از اندامهای «کمیته ستار» گردیده و زندگانی شورش خود را آغاز کرد.

اما هرده او چون روز چهارشنبه دوم خرداد آنرا بتهران رسانیدند کسانی که برای پیشواز و پذیرائی از سوی دولت و از ارمنیان و دیگران نامزد شده بودند در بیرون شهر در باغ مظفرالملک آنرا پذیرفتند و از آنجا بخانه خودش آوردند. فردا پنجشنبه سوم خرداد که بایستی آنرا تا خواهاگاه جاویدانش (در حیاط دبیرستان ارمنیان) رسانند،

(*) مادام یفرم که سالها پس از شوهرش زنده می‌بود و در تهران میزیست و چند سال پیش از این

در گذشت. این زن خود از آزادخواهان و شایسته همسری یفره‌خان بوده است.

همه اداره ها و بازارها را بستند و هم دولت و هم مردم بیذیرایی و پاسداری بسیار



۵۰ - یقربخان و کوری خان دوشین آستانه در وسط

شایسته ای برخاستند و خود یکی از روزهای تاریخی در تهران میبود . مرده را چون بیرون آوردند و بر روی توبی گزارده راه افتادند دسته های بزرگی از سپاهیان و از

نمایندگان اداره ها و از دیگران در پیش و پس آن راه می رفتند و تاجهای گل بیشمار با خود می بردند و چون از خیابان لاله زار بمیدان توپخانه در آمدند سه شلیک توپ کردند و در آنجا گفتار هایی رانده شد و سپس از خیابان علاء الدوله راه افتاده روانه شدند . در رسیدن بدبیرستان ارمنیان نیز دو شلیک توپ شد . در آنجا هم گفتار های فراوانی رانده شد .

روزنامه های ارمنی صفحه های بسیاری را با داستان این پذیرایی با شکوه سیاه ساخته اند ولی ما چون بچنین کار هایی ارج نمیگزاریم اینست باین اندازه بستده می کنیم . ما می گوئیم : ایکش بجای این پذیرایی های پس از مرگ یفرمخان درزندگی او ارجش را دانستندی و پا کدلانه با او و دیگران از در همدستی در آمدندی ! این خود از زشت ترین خوبیهاست که بازندگان همه رشک و زرند و همچشمی نمایند ولی چون یکی مرد دریغ و افسوس آغازند و بمرده اش نوازش و پذیرایی نمایند . ما نیک میدانیم که هزاران کسان چشم دیدن یفرمخان و دیگر آزادیخواهان غیر تمند را نمیداشتند و مرگ آنان را با آرزو میخواستند و این پذیرایی ها جز از راه رویه کاری نبوده است .

بازمانده جنگها و سرگذشت یار محمد خان

چنانکه گفتیم چون یفرم کشته شد کریخان جای او را گرفت. این مرد آست که در زمستان سال ۱۲۸۷ با گروهی از فداییان ارمنی از قفقاز بیاری تبریز آمدند، و در آن جنگها همراه میبودند و دلیرها مینمودند، سپس چون جنگهای تبریز پایان رسید کریخان در تهران بیفرمخان پیوست و از سر کردگان زیردست او گردید و در سفر قرجه داغ همراه او میبود (باشد که در لشکر کشی بجلو گیری ارشد الدوله نیز بوده). در این سفر نیز چنانکه دیدیم اوسر کرده دسته ای از فداییان ارمنی و مجاهدان ترک می بود و چنانکه گفتیم دلیری و کاردانی بسیار بجایی از خود نشان داد، که گذشته از آنکه بمجاهدان دل داده نگذاشت جنگ را تا انجام گزارند دلیرانه تاخت مجلل و کردانرا که از پیش آمد مرگ یفرم فرصت بسته بودند باز گردانید و آنانرا بشکست. این نتیجه کاردانی کریخان و مردانگی فداییان و مجاهدان بود که مرگ یفرمخانرا دستاویز برای بازگشت نگرفتند و مرده او را بتهران فرستاده خود همچنان در برابر دشمن ایستادند، و از فردا جنگ را دنبال کرده روبروی کرمانشاهان پیش رفتند تا روز پنجشنبه دهم خرداد بآنشهر رسیدند. ما از داستان این ده روز و جنگهایی که روداده آگاهی درستی نمیداریم. این اندازه میدانیم که مجاهدان در این جنگها آزمودگی و کاردانی شایان نشان دادند و همینکه چند فرسخی پیش رفتند پشت سر را استوار کردند و خود در سایه این کاردانها بود که با همه اندکی بردشمن فیروزی جستند و کردان را که بزرگ شده کوه و بیابان و آزموده جنگ و

گریزمی بودند و در آنکوه ودشت توانستندی هر زمان ازسوی دیگری آیند شکسته و نومیسد ساخته پس گردانیدند، و سالارالدوله و مجلل چاره ای جزرها کردن کره اشاهان و گریختن و ناپدید شدن نیافتند .

در این باره گواهی نیکی از کتاب آبی در دست است . ما که گفتیم نمایندگان دو دولت مجاهدان را « سپاه ناسامان » نامیده و بیرون کردن ایشانرا از دولت ایران خواستار شده بودند در کتاب آبی درباره این جنگها چنین می نگارد : « آفتاب بخت سالارالدوله رو بفرو رفتن نهاد و سپاهیان دولتی (مجاهدان) فیروزی خودرا با دلی استوار دنبال نمودند . مجلل السلطانرا گام بگام پس نشانندند و این چیزست که در جنگهای ایرانی دیده نشده بود . »

در این جنگها یار محمد خان با مجاهدان خود و ضیاء السلطان با دسته ای از بختیاریان هم بودند و در تلگرافهایی که درباره جنگ صحنه بهتران فرستاده اند نامه های آنان نیز دیده میشود . فرمانفرما که همه جا با دسته خود از دنبال اینان روان میشود همو در تلگراف خویش ستایش از دلیری و آزمودگی مجاهدان کرده است . در این جنگها یکی از پسران داود خان کلپبر کشته گردید و خود او هم زخم برداشته سپس مرد .

بدینسان آتش آشوب سالارالدوله برای بار دوم با دست مجاهدان خاموش گردید و آرزوی پادشاهی در دل آنجوان سبک مغز ماند . دولت به این فیروزی بالیده و آنرا بهمه جا آگاهی داد و روزنامه آفتاب چیزهایی در آن باره نوشت . سالارالدوله و مجلل که گریخته بودند مجلل سراز تبریز در آورد که بنعمت آ بادرفته در کونسولگری روس بستی نشست . مردک بد نهاد پس از آن سیاهکاریها ناگزیر بود خودرا بنگهداری روسیان سپارد . روسیان چنین نمودند که او را کناهار می شمردند و بکونسول روس در تبریز دستور دادند که او را گرفته بخاک روس فرستد ، و چون دولت ایران خواست یادداشتی فرستاده سپردن او را بدست خود ایران بطلبد سفیر انگلیس روا نشمرد و بدست اویز آنکه بدوات روس خواهد بر خورد جلو گیری نمود .

اما خود سالارالدوله سراغش از لرستان آمد که بایکدستگاه توپ و چند صد

تن از پیرامونیان به نزد یکی از سران ار پناهیده است ، و این زمان آرزوی پادشاهی از سر بیرون کرده و بیایمردی فرمانفرما فرمانروایی لرستانرا از دولت می خواست . ولی در همان هنگام از شورانیدن کردان ولران باز نمی ایستادوهوا خواهان اوتاچند فرسخی از کرمانشاهان را در دست میداشتند . فرمانفرما جز شهر کرمانشاهان و پیرامونهای آرا در دست نمیداشت ، و با اینحال بشیوه فرمانروایان آنروزی در شهر چیرگی مینمود وبه «بست و گشاد» می پرداخت ، و با مجاهدان که او را ناشهر کرمانشاهان رسانیده بودند بی پروایی نشان میداد وبدستاوریز آنکه دولت پول نفرستاده از پرداخت ماهانه ایشان باز می ایستاد . باشد هم که راستی را پول برای پرداختن ماهانه آنان نمیداشت ، ولی ما نیک میدانیم که فرمانفرما و مانندکان او دیدن این مردان غیرنعمند را بخود هموار نمی ساختند و دل با آنان پاک نمیداشتند بویژه پس از آنکه اندیشه کار کنان سیاسی دو دولت را درباره ایشان فهمیده بودند .

در نتیجه این رفتار او کریخان با ارمنیان و بختیاریان روز بیست ویکم تیر ماه از کرمانشاهان بیرون آمده بآهنگک تهران روانه گردیدند ودر آنجا جز یکدسته از مجاهدان باز نماندند . فرمانفرما هم پانصد تن کما بیش پیرامونیانی با خود میداشت ولی تنها از اینان کاری پیش نرفتی ، واندکی نگذشت که دوباره بیم از آهنگک سالار الدوله بانجا پیش آمد وچنین گفته میشد که والی پشتکوه با دسته انبوهی بر سر کرمانشاهان می آید . این بود کونسولهای روس وانگلیس بتهران تلگراف کردند و با میانجیگری سفارتخانه های خود خواستار شدند که دوباره مجاهدان به کرمانشاهان باز گردند . دولت درخواست آنانرا پذیرفته ناکزیر شدتلگراف به کریخان ودیگران فرستاد و بانان دستور بازگشت کرمانشاهان داد ، وبرای دلجویی پول برای ایشان فرستاد ، و آنان فرمانبرداری نموده بکرمانشاهان بازگشتند .

دراینمیان هواخواهان سالارالدوله در کردستان آتش آشوب رافروزان میداشتند و گفته میشد خود او نیز بکردستان آمده . فرمانفرما که فرمانروایی آنجا را هم میداشت بر آن شد که به سنندج رود و آنجا را بدست گیرد و آتش را فرونشاند ، و این بود روز بیست و چهارم مرداد از کرمانشاهان روانه گردید ولی از آتشهر بسیار

دور نشده بود که ناکهان داستان دیگری پیش آمد و آن اینکه یار محمد خان بادو تن دیگر از سران مجاهدان - مسیب خان و حسینقلیخان - با سیصد تن از مجاهدان، بدستاوینز رنجش از کریخان و دیگران از لشکر فرمانفرما جدا گشته و با هنگ باز کشتن بکرمانشاهان شبانه دوازده فرسخ راه پیموده با مداد دوشنبه بیسب و هشتم مرداد (پنجم رمضان) به بیرون شهر رسیدند و در آنجا لشکر گاه زدند و صد تن از ایشان بدرون شهر در آمدند. کسان فرمانفرما جلو گیری نمودند و آنان سهام الدوله جانشین فرمانفرما را دستگیر کرده باشکر گاه خود فرستادند و همه زندانیان را رها ساختند، و یکدستگاه توپ و آنچه قورخانه در شهر بود بدست آوردند. یار محمد خان رشته کارها را بدست گرفته آگهی چاپ کرده و بدیوارها چسباند در این باره که ناصرالملک و همدستان او بدخواه ایران می باشند و اینان بشورش برخاسته اند تا دولت را ناکزیر از باز کردن مجلس کنند، و بهمین معنی تلگراف بدیگر جاها فرستادند.

بدینسان یار محمد خان بیک کار بسیار غیرتمندانه ای برخاست. با آنکه زمان گذشته و اینهنگام ستارخان پا شکسته بگوشه ای خزیده، و یفرمغان زیر خاک رفته و حیدر عمواعلی از ایران بیرون افتاده، و تبریز آن کانون غیرت بدست روسیان آمده و مجاهدان آنجا یکدسته جان باخته و یکدسته بخاک عثمانی گریخته بودند، با اینهمه چون کاری بود غیرتمندانه و جانبازانه، و بهر حال مایه روسفیدی ایران بود می باید ارج آنرا دانست و از ستایش باز نایستاد. با همه این دیری باز زمینه نیکی در میان می بود و انبوه مردم از زبونی که ناصرالملک و همدستان او در برابر دولت مینمودند و هر چه خواهش آنان بود بیکفتگو می پذیرفتند سخت رنجیده و آماده تکان می - ایستادند. قشقایان و برخی دسته های دیگری از چیر کی بختیاریان سخت آزرده و آشکاره دلتنگی می نمودند. یار محمد خان غیرت نموده و در فشی برافراشته بود، ولی با بیسوادی و چشم بستگی هرگز نیارستی کار را بجایی رساند. اگر در اینهنگام کسانی از سردستانگان آزادی از آنانکه سیاست میدانستند و سخنی می توانستند بکرمانشاهان شتافتندی و آنجا را کانون شورش گرفتندی و جانبازانه کوشیدندی (بدانسانکه در سال ۱۲۸۷ ستارخان و تبریزیان کوشیدند) چکارها که پیش نبردندی. ولی افسوس که

چنین کسانی در میدان نمی بودند و پیشروان آزادی پراکنده شده کسانی از آنان نیز در اروپا پی کارهای خود را می داشتند .

یار محمدخان تنها با دسته باندکی از مجاهدان میکوشید و شهر کرمانشاهان را در دست می داشت . روز دوازدهم شهریور سالارالدوله بارسته ای از کردان و دیگران بشهر درآمده باو پیوست . دولت از نخست برای کاستن از ارج یار محمد خان نام هوا خواهی سالارالدوله بروی می گذاشت ، و چون بدینسان سالار بکرمانشاهان آمد دستاویز بهتر بدست دولت افتاد . ولی راستی اینست که یار محمد خان و یاران او از دشمنی های دولت با آزادی و مشروطه بستوه آمده و بجلو گیری از آن میکوشیدند و بهمین نام تلگرافها فرستاده از دولت باز شدن مجلس را خواستار میشدند ، و آن سالارالدوله بود که بیارمحمد خان پیوست و برای پیشرفت کار خود با هواخواهان مشروطه همدستی نمود ، و این راست است که سالارالدوله این هنگام مشروطه خواهی از خود نشان میداد ، و یار محمد خان و همراهان او ، با اینکه مشروطه خواهی او را دروغ میدانستند تا کزیر شده با وی همراهی مینمودند .

از این آمدن سالار بکرمانشاهان دوباره دولت بدترس افتاد و از آنسوی فرمانفرما چون میخواست برسر این شهر درآید مجاهدان با وی همراهی نمی نمودند . ارمنیان و بختیاریان بار دیگر بسخن درآمده از رفتار دولت رنجیدگی مینمودند و دل با یار محمد خان و همراهان او یکی داشته باز شدن مجلس را میخواستند . دولت تا کزیر شد میرزا یانس را که از پیرامونیان یفرمخان بوده برای رام کردن این ارمنیان و دیگران بلشکر گاه فرمانفرما فرستاد . ولی میرزا یانس خود با آنان همدست گردیده و همگی بر آن شدند که نامه بنام رنجیدگی نویسند و بدولت و دیگر جاها فرستند و بدینسان نامه ای نوشتند :

«کابینه نیک میداند که یکایک لشکریان از آغاز جنبش مشروطه هواخواه آزادی و وارستگی ایران بوده اند و برای این خواست است که دست از جان شسته و جنگها کرده و فیروزها بدست آورده ایم . از کشادن تهران و کیلان و زنجان و قره داغ و اردبیل و مازندران و استرآباد و چنگ با ارشدالدوله و سالارالدوله و مانند این . یکایک این لشکر دارای

يك اندیشه است و خود را برای هرجا نشانی آماده میداند و ما بیگمانیم که کابینه نیز همین اندیشه را میدارد ولی هفت ماه پیش در نتیجه فشارهای همسایگان دولت ناگزیر شد مجلس را بست و لشکریان نیز چون آنرا ناگزیری می دانستند رنجیدگی نمودند و بدولت در پیش بردن



۵۱- شادروان ضیاء العلماء با داییش حاجی محمدقلیخان

آن یاری کردند و این بود مجلس بسته گردید . لیکن کابینه نوید داد که پس از سه ماه آن را باز کند ، و کنون همین زمینه مایه نومییدی ما گردیده . یکایک سپاهیان و همه سرکردگان از بزرگ و کوچک خواستار

باز شدن مجلس میباشند و از دولت خواهش می کنیم دستور های سخت دهد که بکار برگزیدن نمایندگان آغاز کنند و پس از کمی مجلس کشاده گردد که این کار ایشان ماه مهاسمندی همگی ایرانیان بویژه لشکریان خواهد بود. دستینه: ضیاء السلطان، میرزا یانس، شهاب السلطنه، کری، غفار قزوینی، سالار منصور، جواد خان، غلامحسین خان، حبیب بهار الدوله و سی تن کما بیش از دیگران (۴)

راستی اینست که کمیته داشنا کسیون در ناخرسندی که از رفتار ناصر الملک و کابینه او میداشت ایستادگی مینمود و این با دستور او بود که میرزا یانس و ارمنیان بچنین نامه ای دلیری نشان میدادند. از آنسوی چون دولت نیاز سختی بکار مجاهدان می داشت، همچنین کارکنان روس و انگلیس پیش آمد کرمانشاهان را آسان نشمرده بیم تکالهای دیگری در ایران میداشتند این بود بدولت فشار می آوردند. سران بختیاری این زمان حال دیگری پیدا کرده و در تهران و دیگر جاها بیش از همه خوشنودی انگلیسیان را می جستند، چون پروای آنان را بدیش آمد دیدند بکسان خود در لشکر گاه فرمانفرما نکوهشها نوشتند و از در سخت گیری در آمدند و از آنسوی دولت بار دیگر نوید باز شدن مجلس را داد و در تهران آغاز به برگزیدن نمایندگان کردید، و در نتیجه اینها بود که سرانجام بختیاران و مجاهدان آماده همراهی با فرمانفرما گردیدند و میرزا یانس از همگی زبان گرفته برای رسانیدن آگاهی آهنگ تهران نمود.

لیکن یار محمد خان و سالار الدوله چون شنیدند فرمانفرما با سپاه آهنگ کرمانشاهان کرده اند در بیست و پنجم شهریور آن شهر را رها کرده روانه سنندج شد. گویا آنجا را برای خود بهتر میدانستند. فرمانفرما و پیرامونیان او به کرمانشاهان در آمدند و از آنسوی یار محمد خان و سالار الدوله در سنندج استوار شدند. بدینسان دوشهر را با هم عوض کردند. سالار الدوله باز کرمانشاهان را بیم میداد و تلگراف بکونسول انگلیس کرده آگاهی فرستاد که بزودی برسر آن شهر خواهد

(۴) این بخش بیشتر از کتاب آبی انگلیس برداشته شده و این نامه نیز از روی آنست که ما اندکی کوناغترش کردیم و پیداست که کلمه ها دگر شده.

آمد. لیکن فرمانفرما تازه در کرمانشاهان استوار میشد که بار دیگر مجاهدان و بختیاریان از همراهی با او بیزاری نمودند و روز سی و یکم شهر یور او را رها کرده با هنگ بازگشت بتهران از کرمانشاهان بیرون آمدند و بتهران تلگراف فرستادند که تا مجلس باز نشود بجنگی نخواهند برخاست، می توان پنداشت که اینان جنگ با یار محمد خان همراه دیرین خود را دوست نمیداشتند ولی بیاری او نیز نمی شناختند زیرا که کار او را بی پایه می شمردند و یا از در همچشمی در می آمدند. بیچارگان پس از سالها جانفشانی در راه کشور بدینسان در کار خود درمانده نمیدانستند چه کنند و کدام راه را پیش گیرند و یکمرد غیرتمند و چشم بازی پیدا نمیشد که آنانرا پشت سر انداخته بکوشش در راه رهایی کشور وادارد.

از آنسوی فرمانفرما بی اینان خود را ناتوان دیده سخت بیم می کرد و مردم کرمانشاهان نیز بتلاش افتاده بردارایی و خانه های خود می تزییدند. باز نمایندگان روس و انگلیس بدولت فشار آورده خواستار شدند که باتلگراف مجاهدان و بختیاریان را به کرمانشاهان باز گرداند. این دلبستگی آنان بکار کرمانشاهان از بهر آن بود که می ترسیدند کار یار محمد خان رونقی گیرد و از دیگر جاها نیز آوازی برخیزد، و بیگمان دوست میداشتند که در این جنگها از مجاهدان هر چه بیشتر کشته شود تا چون نوبت گرفتن افرار جنگ از دست ایشان (که یکی از در خواستهای ایشان بوده) برسند چنان باشد که ایستادگی توانند و در دسری پدید آورند. هر چه بود در سایه فشار ایشان دولت دوباره دستور بازگشت به مجاهدان فرستاد و نوید باز کردن مجلس را داد و چون علمای کرمانشاهان نیز تلگراف بمجاهدان کرده و بازگشت آنانرا خواستار شده بودند مجاهدان دوباره باز گردیدند.

در اینمیان سالارالدوله و یار محمد خان زوبسوی کرمانشاهان می آمدند. و روز یازدهم مهر یار محمد خان با دسته ای از مجاهدان و گردان بشهر نزدیک شدند. مردم خواستار بودند جنگ در بیرون شهر روی دهد و کونسول انگلیس نامه بیار محمد خان نوشته در خواست مردم را باو رسانید. فرمانفرما نیز نوید میداد روز چهاردهم مهر از شهر بیرون رفته آماده جنگ ایستد. لیکن دانسته نیست چه رخ داد که شب سیزدهم مهر

پس از نیمشب یار محمد خان بجنک آغاز کرد و بشهر درآمد و از اینسوی فرمانفرما دسته او سرای فرمانروایی را سنگر گرفته از آنجا و از دیگر جاها بجلو گیری پرداختند. داستانرا نیک نمیدانیم، همین اندازه باید گفت یار محمد خان فیروزانه پیش میرفت و به بخش بزرگی از شهر دست یافت و چون روز شد همچنان کارزار برپا میدود و یار محمد خان کام بکام پیش می آمد و بسرای فرمانروایی بسیار نزدیک شده بود که در آنجا ناگهان تیری پسرش خود و در زمان افتاده جان داد. این پیش آمد سه ساعت پیش از یومروز بود و بیکبار رشته کارها ازهم گسیخت. یاران یارمحمد خان چه از مجاهدان و چه از کردان همینکه کشته شدن او را شنیدند نایستاده جان بدر بردند و کسانی از ایشان دستگیر افنادند. سالارالغرله که از نبرد گاه دورمی ایستاد همینکه از چگونگی آگاه شد باهمراهان خویش بیرون جست. فرمانفرما و یارانش پس از آنکه بسختی افتاده بودند کشایش یافتند و از تنگنا بیرون آمده شهر را بدست گرفتند و فیروزی خود را به تهران تلگراف کردند و از تهران نیز آنرا بهمه شهرها مژده فرستادند.

بدینسان یکی دیگر از سرداران آزادی از میان رفت. ما از آغاز زندگانی اینمرد آگاهی نمیداریم. گویا در کرمانشاهان کمنام میزیسته، ولی چون به تبریز آمد و بمجاهدان پیوست در اندک زمانی بسیار بنام گردید. داستان او اینست که چون در خرداد سال ۱۲۸۷ محمد علی میرزا بیاعشاه رفت و بسیج توپ بستن مجلس میکرد و مجلس بهمه شهرها تلگراف کرده از آزادیخواهان یاری میخواست یار محمد خان با برادر خوانده اش حسین خان اسب خریده و تفنگ و ابزار جنگ آماده کرده باهنگ یاری مجلس از کرمانشاهان بیرون آمدند و گویا دوسه تن همراه می داشتند ولی چون بهم رسیدند در آنجا شنیدند که محمد علی میرزا مجلس را بتوپ بسته و دستگاه مشروطه را برچیده، و این بود تا که بر شدند اسبهای خود را بفروشد و افزاز جنگ نهان کنند، ولی پس از چندی شنیدند که تبریز ایستادگی نموده و در آنجا جنگ بریاست، و این بود با پای پیاده از بیراهه خود را به تبریز رسانیدند و بستارخان و دیگران پیوستند، از همه ایران، از شهرهای بیرون آذربایجان تنها اینان بودند که یاری

تبریز شتافته بودند. اینست ستارخان نوازش بسیار نمود، و سپس چون دلیرها، چه از یار محمد خان و چه از برادر خوانده اش حسینخان نمودار شد تبریزیان بسیار دوستشان داشتند و یار محمد خان یکی از سرکردگان بنام گردید. در یکی از جنگها او زخمی هم برداشت که زمانی در بیمارستان میخواید. ستارخان بارها از دلیری و مردانگی اوستایش کردی و چون پس از فرونشستن جنگهای تبریز روزنامه جبلالمتین کلکته ستایشها از سرکردگان مینوشت و نامی از یارمحمد خان نبرده بود خودستارخان نامه ای بآن روزنامه نوشته دلیربهای یارمحمد خانرا یاد نمود و ستایش درین گفت. نیز ما نوشته ایم که چون ستارخان باردییل رفت یارمحمد خان با دسته خود همراه او بود و در آن سفر بیمناک بود که حسینخان زخمی شد. نیز نوشته ایم که یارمحمد خان بود که ستارخانرا به بیرون آمدن از اردییل واداشت. پس از آن چون ستارخان بتهران آمد یارمحمد خان نیز آمد، و چون در تهران تقی زاده و دیگران بدسته بندی برخاسته و کشاکش اعتدالی و دیمو کرات بالا گرفته بود این آتش دامن مجاهدانرا نیز گرفت و یارمحمد خان بسوی دیمو کراتیان گرایید و در نتیجه آن گرایش بود که از ستارخان جدا افتاد و چنانکه گفته ایم در پیش آمد پارك انا باک او نیز همراه حیدر عمواعلی و یفرمخان و دیگران در دسته دولتیان میبودند. مردانی که یازده ماه همدوش یکدیگر در راه آزادی جانفشانی کرده و همیشه برادر وار باهم راه رفته بودند و در آن یازده ماه هیچگونه دودستگی در میانه پدید نیامده بود همینکه چند روزی رشته کارهای خود را بدست دیگران سپاردند بدینسان دو دستگی میانه ایشان پدید آمد و خون یکدیگر را ریختند. این بهترین دلیل است که اینان با همه بیسوادی بسیار بهتر و شایسته تر از آن دیگران میبودند.

پس از پیش آمد پارك چون دولتیان بهانه پیدا کرده و میخواستند همه اینگونه کسانرا از تهران بیرون رانند یارمحمد خانرا هم با خواری به کرمانشاهان فرستادند و در آنجا بود تا هنگامیکه در تابستان ۱۲۹۰ داستان بازگشت محمدعلیمیرزا بایران رخ داد و در آن هنگام چون میخواستند دوباره همه آنانرا بتهران خواهند او را نیز خواستند و یارمحمد خان در تهران میبود و یفرمخان پیوستگی میداشت تا

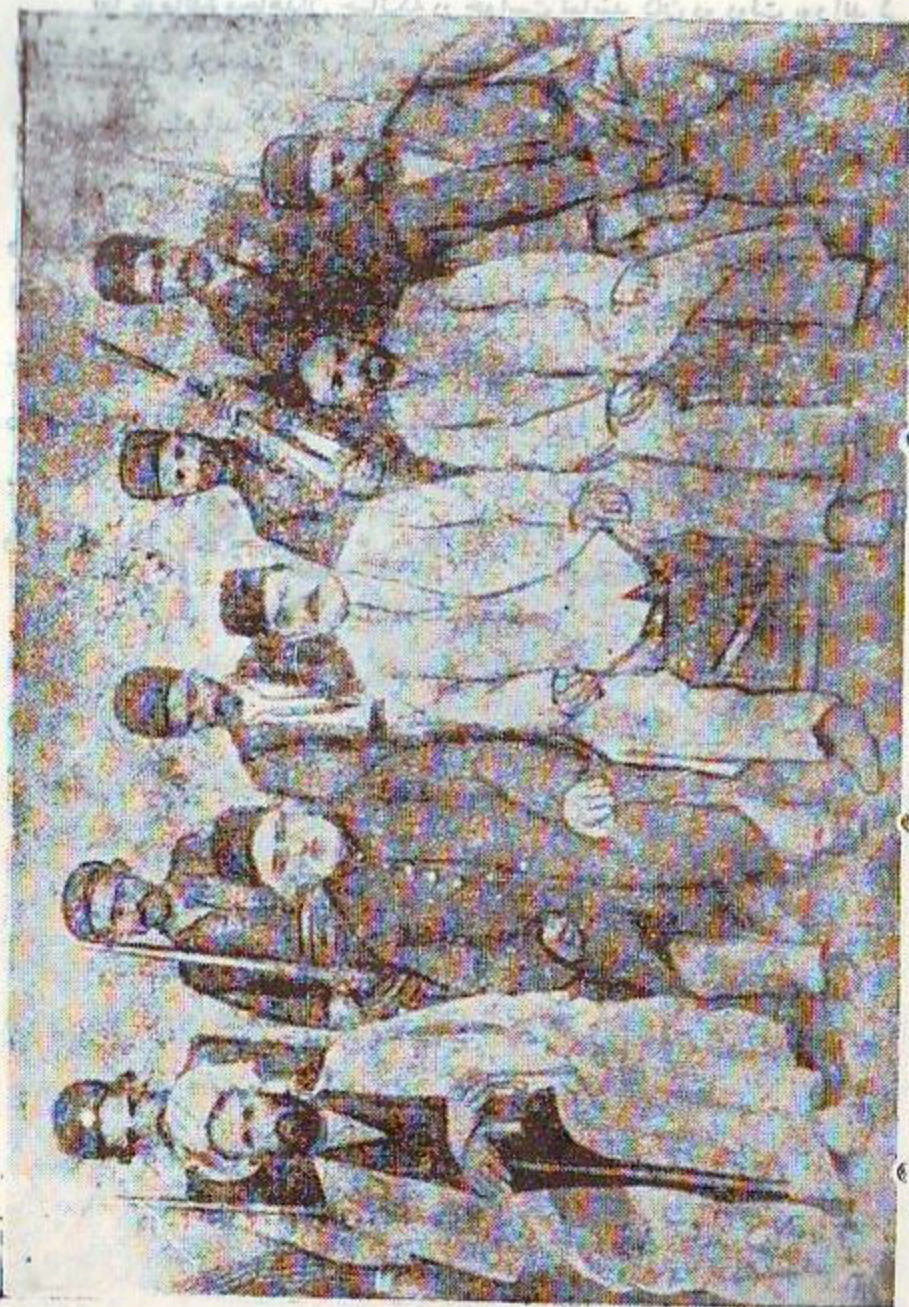
چنانکه گفتیم فرمانفرما را فرمانروای کرمانشاهان کردند و او را با سیصد سوار برای بیرون کردن سالارالدوله فرستادند و او رفته سالار را از کرمانشاهان بیرون کرد و چنانکه گفتیم در این پیش آمد بود که برادر نخواستگان حسینخان که او خود از دلیران شورش آزادیخواهی بشمار است کشته گردید و خود یار محمد خان نیز پس از چند ماهی از دنبال او شتافت. این مردان در روزیکه توده ایران بدلیران جانشانی نیاز داشت برخاستند و با دلیرها و مردانگیهای خود روی ایرانرا سفید کردند و سپس نیز بنیرنگ دشمنان ایران و کارکنان ایشان بخون خود غلغلیده بزدگی بدرود گفتند، و اینست نامهشان در تاریخ این توده باز خواهد ماند. بیخردانی بمن خرده میگیرند که چرا ایتمه ستایش از ایشان میکنم. لیکن من کسی نیستم که نیک و بد شناسم و به سخن هر بیخرد در شکبری کوش دهم.

یار محمد خان از روزیکه شوریده بود دولت او را «یاغی» نشان میداد و هوادار سالارالدوله مینامید و چون کشته شد بتلگراف بهمه شهرها مژده فرستاد. ولی مردم از شنیدن آن اندوهگین شدند و از رفتار دولت سخت رنجیدند.

از یاران یار محمد خان حسینقلیخان و مسیب خان گریخته جان بیرون بردند. چنانکه در کتاب آبی نوشته رویهمرفته از مجاهدان بیست و پنج تن کشته شدند و هشت تن دستگیر افتادند.

اما سالارالدوله چون بگریخت نخست میانه همدان و قزوین دیده شد و سپس سراغ او را در نزدیکیهای تهران دادند و این تکانی در تهران پدید آورد، زیرا چنین پنداشتند که دیمو کرانیان او را بپایتخت خوانده اند و خودشان بیاری او خواهند شورید، پس از دیری آکهی از او استرآباد رسید. این دیوانه گریز پا داستان بسیار ننگین دارد، روسیان او را افزاری ساخته میخواستند در ماندگی دولت ایرانرا بهمه نشان دهند این بود باو دل داده نمیگزارند از پا نشیند، و او که خود دلداره چنین نعایشهای ننگین میبود هر زمان از جایی سر بیرون می آورد. دولت ایران ناگزیر شد فرمانروایی کیلان را باو داد، لیکن با این هم چاره کار او نشد. جوان گریز پای تاراجگر آرام ننشست و تا پاییز سال دیگر همچنان میدان داری می کرد

تا آنگاه خود از پنا افتاد و به کونسولگری روس در کرمانشاهان پناهیید دولت



۵۲- مهدی اسماعیل

مهدی باقرخان

میرزا محمود سلطانی

ناگزیر شد او را به تهران آورد و در اینجا ماهانه‌ای برایش بگردن گرفت و روانه

اروپايش گردانيد که هنوز در اجاست (**).

اما بازمانده مجاهدان چنانکه در خواست نمايندگان دو دولت بودند که پس از کشته شدن يار محمد خان از همه آنان تفنگ و فشنگ باز ستديد و از هم پراکندند و چون جز دسته اندکی بازمانده بودند استادگی نتوانستند و جز اندک شورش پديد نيامد. بدینسان دسته مجاهدان که از سال یکم مشروطه نخست در تبریز پيدا شده و سپس در ديگر شهرها بویژه در کیلان پديد آمده بودند و در شش سال آ همه کارهای ارجدار انجام دادند بخواست بيگانگان يکبار از میان رفتند. ما نیز بحسب دوم تاریخ را در همینجا پايان می‌رسانيم. در اینهنگام در تهران کارهایی رخ میداد و دولت سعدالدوله را از اروپا آورده می‌کوشيدند او را سر وزير گردانند و با دست او بازمانده در خواستهای خود را پيش برند و ديگران در برابر او کارهایی انجام میدادند. ولی ما اینهارا برای بخش سوم تاریخ نگه میداريم.